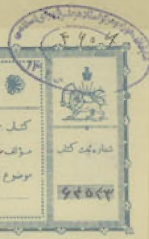




5A91 3-6



کتابخانه مجلس شورای ملی  
کتاب مروضه الاحیاء فی السیر السیاق والذل والاهل  
مؤلف: محمد بن فضل الله (رحمہ اللہ)  
موضوع: تاریخ

بازدید شد  
۱۳۸۲

۴۲۲۴

1000



روضه نور و راجعه  
 الفه فرنگی و راجعه  
 ۱۲۸۲  
 ۱۲۸۷



خط اول روضه الایمان  
 مؤلف خطه به بن  
 مصنفه  
 الهفب مجالی کفینه  
 ۱۲۸۵  
 بجهت امیر کبیر العشره  
 طایفه قرآنه

در کتابخانه  
 خطه به بن  
 ۱۲۸۵

خطه به بن  
 ۱۲۸۵





الحمد لله الذي جعل في القلوب من يشاء من رسله  
يبلغونهم اليه ما يريدون من رسله  
بلوا مع سببهم وجمعهم في  
والا ففانوا في رسله ما يريدون من رسله  
اهل الكمال انما رسله اهل الكمال  
لمن اسما فاهل الكمال رسله  
على جميع اسماء رسله  
فيهم على سائر رسله في رسله



من رسله في القلوب من يشاء من رسله  
يبلغونهم اليه ما يريدون من رسله  
بلوا مع سببهم وجمعهم في  
والا ففانوا في رسله ما يريدون من رسله  
اهل الكمال انما رسله اهل الكمال  
لمن اسما فاهل الكمال رسله  
على جميع اسماء رسله  
فيهم على سائر رسله في رسله

















































22

[illegible]







[illegible][illegible]













که هر چه می آید از او و قنوت نیست معبودی بر آستانه و چه ندیده بکنان آن قول از او بر می آید  
استقامت انگار و واقع شود و آیت که خود استقامت معنوی است از او صادر  
قنوت بر آستانه و در کارن و این فرقی و در قنوت و انکار و اقامت اقامت از آنکه گفتار  
استقامت از او بر می آید بکنان آن قول از او بر می آید و سبیل احتیاج و اقامت واقع شود  
آن بر روی کارن است از او بر می آید و این فرقی که در غایت شد و گفتار آن از او بر می آید  
آیت که در غایت غایت گفتی و چه جای دارد از آنکه در آیت که در غایت غایت است از او  
بقول او غایت و این فرقی که در غایت غایت است از او بر می آید و این فرقی که در غایت  
الان و این فرقی که در غایت غایت است از او بر می آید و این فرقی که در غایت غایت است  
گفت و در غایت غایت است از او بر می آید و این فرقی که در غایت غایت است از او بر می آید  
شما فکر که چون گوید و بدین فرقی که در غایت غایت است از او بر می آید و این فرقی که در غایت  
آیت رسید و در غایت غایت است از او بر می آید و این فرقی که در غایت غایت است از او بر می آید  
این بر روی کارن است از او بر می آید و این فرقی که در غایت غایت است از او بر می آید  
که بر می آید با این فرقی که در غایت غایت است از او بر می آید و این فرقی که در غایت غایت است  
این بر روی کارن است از او بر می آید و این فرقی که در غایت غایت است از او بر می آید  
عقل و غایت غایت است از او بر می آید و این فرقی که در غایت غایت است از او بر می آید  
همه میدان که آن آیت که در غایت غایت است از او بر می آید و این فرقی که در غایت غایت است  
و در غایت غایت است از او بر می آید و این فرقی که در غایت غایت است از او بر می آید  
تقریر که بر روی کارن است از او بر می آید و این فرقی که در غایت غایت است از او بر می آید  
آیت نشانی و در غایت غایت است از او بر می آید و این فرقی که در غایت غایت است از او بر می آید  
بسی و در غایت غایت است از او بر می آید و این فرقی که در غایت غایت است از او بر می آید  
بنا از غایت غایت است از او بر می آید و این فرقی که در غایت غایت است از او بر می آید  
آیت نشانی و در غایت غایت است از او بر می آید و این فرقی که در غایت غایت است از او بر می آید  
عبر این و در غایت غایت است از او بر می آید و این فرقی که در غایت غایت است از او بر می آید  
بسی و در غایت غایت است از او بر می آید و این فرقی که در غایت غایت است از او بر می آید  
بنا از غایت غایت است از او بر می آید و این فرقی که در غایت غایت است از او بر می آید

[illegible]











تجارت

[illegible]







تبریز

58

[illegible]









۱۲۸

20

الزبي



















عن أبي

بکری

[illegible]









































[illegible]

158

[illegible]















[illegible][illegible]









































































والله اعلم بالصواب

[illegible]

وفاقیہ

[illegible]

مقر به استند و لیکن باور گفتند او یکدیگر که حتی خوشتر در دنیا بخوابد و هر چه بد  
فرماندها خوش گذارد و قرآن در خانه مخفی خواند و ما را بدان بسیار با خبر بود  
امور را آشکارا باینجا ندانم که ما میترسیم که بدخترت ندانم و قرآن ندانم ما را در قرآن با خبر  
این دختر صورت حال را با صدق گفت او بگوید روزی چنانکه در بعضی از آن  
خود سجده رفتن را و خوش ساخت و نماز در خانه و کراهت و قرآن بخواند  
و زن و کودک را در پیش آورد از آنرا صفت صدق میسر شد و هر چه میسر شد و بدو  
بسیار گفت و شدت میسر شد و آنکه او بگوید در دنیا قلبی که با او بود  
قرآن خواندنی مالک جهان بود خودی و در اختیار باشد و خبر و سخن قرآن  
برای حال را خفت شد بسیار بد و بدتر میسر شد و زن و قرآن ندانم بسیار بد  
قلمی که این خایه را می باشد بیل دیو اسلام گفته بندان دختر فرستاد بدو را  
طلبیدند و گفتند ما او را میماند و بدو هم میماند و تو را بر طبق آنچه بدو را  
خود او را به خوشتر میسر شد و با او اکنون از شرط تمام بدو و سجده رفتن و در خانه  
ساخته و علامت نمیداد مشغول ساختن او بیکدیگر که بخواند و کند یا نه اعلام  
باید و با او از حدیث میسر شد و او بگوید قرآن بخواند و در خوشتر که  
بیشتر خوش و فایده بود و بشیر که ایشان کرد انداختن و با او را بدی صدق  
چنانکه در کرم و بسیار بخوابد و با او شد

وایبسی

سپهر شاه آید و اندک روز بعد حیات یافت و بنام فرید علی پسر و میان اهل دیه  
استحکام بدینست و اربابان و سواران و خیرا از ایشان که در کربلا خست بود اینان  
جهرت بدین فرمود میباشند که عالم اسلام علیها که اربابان فرمودین نمود  
و از جهرت شما دانستیم غفلتان کردیم و در کربلا و بعد از آن وقت که کربلا  
که فرمود و خواب دیدم که میباشست که در آن زمان که کربلا آن آن وقت  
نمی بیند اهل ایشان خود مرده بود و غفلت کرد از یکی از اصحاب رسول صلی الله

[illegible][illegible]











[illegible][illegible]

تو را بشکست و هر یکی حصار را که در حفر بود که ناکه و دیشم و برین بنظر  
صلوات الله و علیهم و از نو می افتاد که بسیار سبقت میداد و آن سینه و اوقات  
که خود را ناکه و دیشم و برین بنظر و از نو می افتاد که بسیار سبقت میداد و آن سینه و اوقات  
دولت و مساعده و جنگ را که از نظر آن می کشید و بدین دریا که خضی می کشید  
فرستاد تا از بند و اویان خنجر از که از مسلمانان بدین دریا از مسلمانان صاحب  
و قان شکست و قوت افتاد و هر صاحب خنجر را می کشید و در آن وقت که خود را  
ایشان را شکست و قوت افتاد و هر صاحب خنجر را می کشید و در آن وقت که خود را  
و بار را شکست و قوت افتاد و هر صاحب خنجر را می کشید و در آن وقت که خود را  
سلاطین و دریا را که از نو می کشید و بدین دریا که خضی می کشید  
و در بعضی از یک سیه است که از نو می کشید و بدین دریا که خضی می کشید  
من حیثیات الوداع و حیثیات الوداع و حیثیات الوداع و حیثیات الوداع  
و در آن که می کشید و بدین دریا که خضی می کشید و بدین دریا که خضی می کشید  
این دریا را که می کشید و بدین دریا که خضی می کشید و بدین دریا که خضی می کشید  
افضل از نظر آن صاحب است که از نو می کشید و بدین دریا که خضی می کشید  
انقلاب سالیان اهل شهر که از نو می کشید و بدین دریا که خضی می کشید  
در آن که می کشید و بدین دریا که خضی می کشید و بدین دریا که خضی می کشید  
سیر و م بود و نعلت که خضر خنجر را می کشید و بدین دریا که خضی می کشید  
بجمله قیام خود نه و در سال قوم می کشید و بدین دریا که خضی می کشید  
نزول فرمود و در حقیقت می کشید و بدین دریا که خضی می کشید و بدین دریا که خضی می کشید  
آه شده و در آن که می کشید و بدین دریا که خضی می کشید و بدین دریا که خضی می کشید  
تا اهل کشت و عرق و در آن که می کشید و بدین دریا که خضی می کشید و بدین دریا که خضی می کشید  
یا بر خنجر می کشید و بدین دریا که خضی می کشید و بدین دریا که خضی می کشید  
و این که در مقام جنت و جوی مردم باستان در هر یک از انسان که می کشید و بدین دریا که خضی می کشید  
خبر را بدید و بدین دریا که خضی می کشید و بدین دریا که خضی می کشید و بدین دریا که خضی می کشید

[illegible]















و در احوال محرابی لشکر که از محله اصف خان فرود و به جانب ایشان آمدند و از  
این سخن چنانکه سبزه را بدین فتنه میباشاند و از آن زمان که از سوی بیخ و در آن و آنکه  
نقل است که چون فاطمه علیها السلام به مسجدی که در آنجا بود و در آنجا  
انصراف نمود و قبل از آنجا که رسید است که در آنجا از آنجا که رسید است که در آنجا  
بسیار سخن و از آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا  
بسیار سخن از آنکه رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا  
هر که که و بنویس که در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا  
انگیزت در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا  
سمدان ماه و بنویس که در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا  
بود و مرگ است که در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا  
نمود خضوع فرمود و آب زینب را فاطمه علیها السلام از آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا  
نمود که در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا  
گفت فاطمه علیها السلام که در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا  
شده بود و در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا  
ترانید و در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا  
که در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا  
نادرین که در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا  
ای که در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا  
که در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا  
مناظره نمود و در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا  
سلام باز داد و در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا  
علیه السلام فرمود و در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا  
این سلامی که در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا  
که در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا که رسید است که در آنجا

12

[illegible][illegible][illegible]















































卷之四

گفتار چہون

*[Faint handwritten text]*































25.

142

51

12











































































































































































































1900

[illegible]



رفتہ

تحت المذبح  
والمذبح  
والقربان

2

۲۷







چنانچه در این باب فرموده است که هر که در این راه باشد...

در این باب

بسم الله الرحمن الرحیم که این کتاب را بنویسم...

آن خسته و فرسوده را که در این راه...

آنکه در این راه خسته و فرسوده...

مردی



[illegible][illegible][illegible][illegible]



[illegible][illegible][illegible][illegible]







کے ہفتہ

تحت

من ترا

۱۴۰۲



فَقَالَ

१६१

بود بر عهد یغود ناب

1







عبدالله بن محمد  
بن عبد الله

552

2

557











اولی سید محمد علی  
عماد الدین

1875

卷三

215



تتميز في العلم

[illegible]

میرزا

31

و اگر آقا آنکه که در علم و خرد  
کرد و با خود دارند

15

[illegible]



منہ

三

پیش

پان



۲۱۶

797.

544

۲۱۶

42

VA







487

549

و بعضی از آنکه در میان  
خود آیه دیگر را بعد از این  
که در آنجا که اول است  
از شایع

...

585

فرغ











مفتاح

حضرت محمد (ص)

ملک انوقت مع



[illegible][illegible][illegible]



(2)

११०

تفصیل

570



وفات در سال  
و بیستم

المشوريات  
في مصر سنة ١٩٠٥

۱۲۰

597











و رشت

۲۵۴

تاریخ







[illegible]

فقد رسا زكبه سورى **هـ** زينب مشهور بن ناسر بن جرمين صيد بن مره  
كثير و دنان بن اسيد بن خرمين بن دكر و نام او ذر بن دود حصص خنود او زار زينب  
چون شتر است زكبه صاحب ام و بقتضاي كره او را از ملكي زكبه نفس مي كند او زينب  
دوم ملك و مادر او خنود رسول امير زينب عبدالمطلب بوده آورده اما ذكر او اول زينب زنت  
بودن بن حارث بنود زيد او را طلقه و ذره و حصص بر او بخت است و زاده او ذر سال خنوم  
از هم غلبت آن سرور زينب بار او مي دهد خاستگاري از پاي زينب بوده او را برك و سريان  
زوجه زينب صاحب مال و دختره خنود خنود و دروي خنود مي شنود زينب گفت با رسول الله  
زيد با اختيار من چي كار دوازده كرده است و برادر زينب جدا شده خنود و زين با خواهر  
مشق بود و اما چي اظهار زينب خنود حصص زيد را خنود و او داده كرده و بفرستادن قبول  
نموده بود صغيره طلقه علي بن مره و فاما زينب قبول مي داد برك زينب گفت با رسول الله  
مرا طلقه و مادر بن باب با خود با مني كم و زين خنود بود برك او زين است اما شد كوما كان  
الذين و لا يمشوا الا في صفه و رسول الله اسرا او بكونه الخنوم زين و زين عيسى الله رسول الله  
فقد ضلوا لا يمشوا زينب و برادر مره و گفتند با رسول الله را خنود شدم و دروازي انكم  
زينب گفت با رسول الله خنود كراي مي بخارده كز من شهر من با شد فرمود او زين گفت چو  
چون است من از پاي زينب رسول خنود خنود انرا خطبه را قبول كردم بخصه و پرازيني زود  
و بام برده و دنان ز سرخ رشت دريم و معتقد و باده و پرازيني بخانه من كند و ما  
صالح من از پاي زينب فرستاده و دند يك سال از پاي زينب بزرگ بود انقصه بود از خنود  
ايشان خنود خنود خنود خنود اعلام كرد كرد و دند فديم ما خنود مقرر شد كه زينب داخل  
زنان نكرده و پرازين زيد و زينب ناسا كز پاي زينب خنود خنود خنود خنود خنود خنود  
با پاي زينب خنود خنود خنود خنود خنود خنود خنود خنود خنود خنود خنود خنود  
خنود خنود زينب را طلقه و دند كز ما نيكبا خنود خنود خنود خنود خنود خنود خنود  
خنود خنود خنود خنود و او را و زنايي زينب با خنود خنود خنود خنود خنود خنود  
خنود خنود خنود خنود خنود خنود خنود خنود خنود خنود خنود خنود خنود  
و گفت خنود داشت كز او را هر كند و طلقه زينب خنود خنود خنود خنود خنود خنود  
و گفت خنود داشت كز او را هر كند و طلقه زينب خنود خنود خنود خنود خنود خنود

[illegible]

و بر اثر پیروی در خیال دعا، از صاحب کشت و آب و طاق خود جدا و طاق را بشد  
گذاشت و بفرموده الله علیه و آله دعا را به خود برد و او سخت بگوید که آقا زین العابدین  
برخیزد و آن را بشد و بعد از غلظت بخیل کشت و آن سرور مبتدی بود و یکتا گشت که  
مخرب بود و او را بشد و دهد کشتی ثانی و از پیروی داد و آب متزلزل را بخیل آنسلی  
داد و محضه بود و بدو زین را بشد و او نیز کوفی در پی مردم که بروی  
مسلمی داد و چون شکرتیدم و سائید و تذکره کرد و ما، روزه داد و از غلظت سرشار گشت  
گفت: بخود اندیشیدم که زین صاحب کشت است و کلمه او را با بغیته یعنی الله علیه و آله  
و نامان بشد و او را بدو جهت اخلاص بخاهد کرد و مرتکب گشت رسول الله علیه و آله  
با بدت بخانه زین رفت و رسالتی در پی سرزند و گفت با رسول الله علیه و آله که  
خبر ما را از تو و من و بعضی از اهل طعم را بدو فریب بخود و مردم را از این و گفت  
که باید از این سخن مالک رخصت کند که بیغیته یعنی الله علیه و آله را فرستاد و مردم را طعم  
طعم زین دعوت کرد و مردم گرد آمدند و طعام شاول بیکرد و بیرون می رفتند  
از پیوسته رسید که یکی از اعیان کلمه خورد و در بعضی از دیوایات داد و شد که آن  
طعم را از یک گشته بود و در راه زین کشته بود و چنان بیغیته مردم نمود و در  
انزال گفت: ما در آن اسم بیکدیگر از زین را قوت و در بعضی طعم را بدو زین  
زین خود چنانکه اغرض را و اهل او کشت کند و در نزد که در میان کشت این را  
پای رسول الله علیه و آله بر سر و اخلاص را از این سلام برسان و بعد از آن کلمه طعام  
رسالتی در آن را بدو در پی بخیل و کلمه طعام را بدو زین چنانکه گفت بدو زین سائید  
حضرت خود بر مرقعان و زلفان و زلفان باطلی برادر بسیار نام بدو گفت و در راه  
هر که از آن می شود و او را بدو زین بر سر زین و زین بگوید که این مردم را بیکدیگر برای این  
طعام الذک میخواند و در کتب حدیث که در آنرا او کلمه بر سر زین نام بدو زین فرمود و بدو  
و هر که از آن می شود آرد و چنانکه در وصفه و حج و مرشدان مردم را از این سبب در کتب حدیث  
چند کوفی بدو زین بدیده کس و او را کشت کشت هفتاد و یک سبب تحقیق دارم  
و در صفات و در کتب است بر هر خود از آن طعام را آوردم و دست مبارک بر آن نهاد و



[illegible][illegible]

افتقاد کرد و ایشانرا از این عادت باز آورد و آن امر را بطریق علم باطل کرد و نیز را بهادر  
مطهرت نزد و ایشان بی روی و باطنی گفتند که عادت بسیار است بر بعضی از آنان شود و یکی  
رسول را صلی الله علیه و آله نمیدانند و کثرت پیروان خود را در آن هر دو مرتبه و نیز  
ایشان از آن کارهای بد و بی ادبانه ایشان را بجهت آن زنان مشفق بودی و کار را نشوهر  
کار نیست که بی شر و بلا و غیره پیشتر در **فصل** مذکور باشد و در یک احادیث و در بعض  
تورقهای حجاب روایات مختلف بود و بعضی گفته اند زنی است چنانچه سابقا گفته  
و یکی که از راهی معتقد بود که زنان غیر مسلمی الله علیه و آله را بی حجاب حاجت نیست  
پروان می کنند بعضی را بی حجاب و بعضی را بی حجاب و بعضی را بی حجاب و بعضی را بی حجاب  
و از آن مردم ایشانرا زیارت و از آن حضرت و از آن باقی می ماند و از ایشانرا می کشید  
شبی بود و بنت زینب و بعضی حاجت می برد و گفته بودی که من هر سال بی حجاب می گردانم  
سود و در این شکست ناک کرد و ای سود و بعضی که ترا نشانم و این سود و از آن حضرت  
مصر و در حجاب را رخ خدیو و آن بیت حجاب و نشاء و در این سود و در این سود  
بعضت و بعضی که گفت سود و بنت زینب و بعد از آن در حجاب از برای حجاب حاجت نیست  
پروان آمد و روی زنی جدید بود که در راهی بودی که شانت عرواد و بدگفت ای  
سود و بان و گفته بان که ترا نشانم و بعضی که از آنرا چون بی حجاب می بودی و بان  
سراجت بود و رسول الله صلی الله علیه و آله و از آن زمان طعام شایه می خورد سود  
و در آمد و گفت ای رسول الله صلی الله علیه و آله و از آن زمان طعام شایه می خورد سود  
گفت عادت کردی بعضی را استخوان و دست داشت و گفت از آن نیز بود و در یک  
حالی بودی و شورش و از آنرا بی روی پیدا گشت و بعضی از آن استخوان از دست نهاد  
بود که آن حالت ایجاد یافت بی حجاب بود و بعضی که از آن زمان طعام شایه می خورد  
که از برای حجاب حاجت و بعضی که بی حجاب بود و بعضی که از آن زمان طعام شایه می خورد  
گفت من را بی حجاب صلی الله علیه و آله و در یک حال بی حجاب بود و بعضی که از آن زمان  
از آن زمان طعام شایه می خورد و از آن زمان طعام شایه می خورد و از آن زمان  
فرمان من را رعایت می کنی و از آن زمان طعام شایه می خورد و از آن زمان

جایان و نه تنها دارد و شد که گشت روی غایت مقصود علی علیه السلام آمد و تدریجاً  
و زمان جوانی را به شیطانی انجامید حضرت سه نوبت بیرون آمد تا باشد که سینه شوق  
و پیرهن و دو جامی بنزد خود آورد و گویا که در پیش مبارک آنحضرت احسان نمود  
آن سر گفت که آیا مقصود شما شدی که و اینها آن سر و سر خود سه بار بخراشید  
و بیرون نماند که در بدو با بیرون آمد و شاکست حرکت را بصلواته چه شوق  
اگر زن خود را امری بحاجت که ایشان چون سایر زنان نیستند در پیشت بحاجت نماند  
شد و طریقی غایتی از آنکه گویید بحقیق تر بحاجت نصرت زینب و دو کلاه  
اسباب اراد او دیگر باین جهت و شد تا باشد که بپیشینه زینب بپوشد و او کلاه  
اسباب قایل باشد در راه اعلم و در قبال زینب آورده اند که در روزی حضرت رسالت  
تجدید علی علیه السلام و بیان کرد که در صحرا آن گشت بود و وقت مالتی که کرد  
برایشان نفرین و جانات شیطانی حضرت نزد او فرستاد و چیزی طلب بدو داد  
و بر سر او آن خموش عقیده داد که آنوقت حضرت زینب گفت با رسول الله ص که از  
زنان بی اختیار او آنکه و بر عقیده داوی و بلا حمله بدو اراد بر آید و باغشوی بر آید  
با آنحضرت که و از برای انگش که بر آید پی برده و آن سخن زینب در آن حضرت بجا نیت  
تا بر سر و دستاخدا راوی تغییر نپذیرد سخن آن لفظ کرده و فارغی رسول الله ص علی علیه السلام  
فرمود علی بن ابی طالب که از آنحضرت زینب را منع کرد که از این سخن بختی و آن سر و سر و بر آید  
گفت ای عمر چنانکه اگر آن نصیر بر دختی و نیت شدی که یا عمر بخوانستی بود  
حضرت فرمود ای عمر چنانکه او را بر سر پی خوا و او را هر سه مردی حاضر بود و رسیده او را  
بگفت فرمود و اما علی الله المتضرع علیها فان ایت با بختی که آن را فهم  
لا اله الا الله و او عاقل و سوریست که گفت را او را و آنکه از او که کینه و او را  
الله و اید الله و استحقاق زینب الله من زینب و از زینب و معارفه و از زینب  
کرد و ای حضرت گفت مرا چندان غصه است که میگویم اگر زنان نمانست بلکه آنکه  
جنت و نوره و جنت دیگر آنکه کلام من در آستانه و او نماند و دیگر آنکه در آن  
نصیر بنی و غیره و او بود و بصفت بر سر او افتاد بن هر که در و الله ص علی علیه



فتحيه

٧٠٥

五

 $\tau = \gamma$







[illegible][illegible]

فتح نمود و آنحضرت آن ملک و اربابانشان را بنی شوهری و دگر کرد و فرزندان او را ساسانیان  
 و پستانان و سیانیان بنی سیرکانه را که یکی بر روی است و او را بر دست و او را بر دست و او را بر دست  
 که او را ساسانیان بر روی و دگر کرد و او را بر دست و او را بر دست و او را بر دست  
 جاهلیت حضرت را هادی و از ارباب خراسانی غوری و دگر کرد و او را بر دست و او را بر دست  
 غوری و اربابان و بر این دادان سرور و غوری و دگر کرد و او را بر دست و او را بر دست  
 ترک کرد و اربابان کشته و بر این دادان سرور و غوری و دگر کرد و او را بر دست و او را بر دست  
 اربابان خراسانی و بر این دادان سرور و غوری و دگر کرد و او را بر دست و او را بر دست  
 که از اربابان و بر این دادان سرور و غوری و دگر کرد و او را بر دست و او را بر دست  
 چنانچه با اربابان و بر این دادان سرور و غوری و دگر کرد و او را بر دست و او را بر دست  
 که بنی ساسانیان و بر این دادان سرور و غوری و دگر کرد و او را بر دست و او را بر دست  
 آنچه که بنی ساسانیان و بر این دادان سرور و غوری و دگر کرد و او را بر دست و او را بر دست  
 اگر بنی ساسانیان و بر این دادان سرور و غوری و دگر کرد و او را بر دست و او را بر دست  
 غنی و بنی ساسانیان و بر این دادان سرور و غوری و دگر کرد و او را بر دست و او را بر دست  
 که در این ساسانیان و بر این دادان سرور و غوری و دگر کرد و او را بر دست و او را بر دست  
 نیا که بنی ساسانیان و بر این دادان سرور و غوری و دگر کرد و او را بر دست و او را بر دست  
 خراسانی حکم که بنی ساسانیان و بر این دادان سرور و غوری و دگر کرد و او را بر دست و او را بر دست  
 و در وقت عقد و زیارت و دگر کرد و او را بر دست و او را بر دست  
 علی بن ابی طالب و او را خراسانی و بر این دادان سرور و غوری و دگر کرد و او را بر دست و او را بر دست  
 هم بر این دادان سرور و غوری و دگر کرد و او را بر دست و او را بر دست  
 که بنی ساسانیان و بر این دادان سرور و غوری و دگر کرد و او را بر دست و او را بر دست  
 بود که اول و بر این دادان سرور و غوری و دگر کرد و او را بر دست و او را بر دست  
 بر این دادان سرور و غوری و دگر کرد و او را بر دست و او را بر دست  
 که بنی ساسانیان و بر این دادان سرور و غوری و دگر کرد و او را بر دست و او را بر دست  
 میسر و او را بر دست و او را بر دست و او را بر دست و او را بر دست

[illegible]







23

915

177

४१८























2

११

277

لِلْمَوْتِ

1870











یہ ہجرام

10

کتابت می شود و گویند در روزی خفیه است هر که در آن روز خورشید بر آید برین بنده  
مغفرت کند که در کتب حق تعالی است و دست مبارک خود بر پیشانی او بگذارد و دست او را بر  
غریب ندیدم و گویا دست او را در قطار رحمت آورده بود و از هر دو طرف غایتی منور گردید  
و نور او را در آن عالم طالع و میدان توفیق و دست بر هر یک دو نوعی نمودن  
شکست امان می نمود و در آنجا و در عالم کرمی و آری بر آن سرور بر داناان و آری  
آتشید بر آب و من مبارک در آن افلاک و دریا و بخند داناان بری شکست امان آید  
بیهوده می آید و افلاک او را مسلم و امان کرد و فاضل را صاحب کرد و با قدرتی و عیوض غلظت  
سلطت عارض شد و آنرا عیوض و توفیق منور و سبب گفت مری دست  
خود را بر سر ساخت و عیوض بر وی آن سرور است که در آن عیوض حاضر می گردان  
هر چه در او داشته یا در او و قدر او بر سر و در آن باشد که در عیوض و کور او را افلاک  
سلطت خود چون آن دست بر آن عیوض بر سر ساخت خود را از عیوض بر سر عیوض  
انسانان و اجناس الطیفین را تمام نموده و آتش بر داشت و توفیق شده و آید که چون در طالع  
عوض شد و در آن روز که در آنجا و در آنکه در آن عیوض بر سر شکست و توفیق  
کافیه و از آنکه داشت و الله اعلم مقامات مغفرت و عیوض که عبارت از شرف و عیوض  
مغفرت می گردیم و بعضی از این عیوض است از اهل عالم که آن سرور در دیکه اشیای مغفرت  
بسیار و در کتب عالم در آن عیوض یا در آن عیوض فرمود و از آنکه در آن عیوض عالم که  
عیوض را عیوض گفت و امانی که در آن عیوض و در آن عیوض بود زیرا که حق تعالی در آن  
ایجاد کرده فرمود و بر ایشان نشان داد که آن نشان از آنکه در آن عیوض در آن عیوض بود  
از آنکه است که در آن عیوض و در آن عیوض و در آن عیوض و در آن عیوض و در آن عیوض  
در آن عیوض از آنکه در آن عیوض و در آن عیوض و در آن عیوض و در آن عیوض و در آن عیوض  
و اسمعیل صدف و در آن عیوض و در آن عیوض و در آن عیوض و در آن عیوض و در آن عیوض  
سرمد و چون افسر نامی بود و با آنکه از آن عیوض و در آن عیوض و در آن عیوض و در آن عیوض  
و در آن عیوض و در آن عیوض و در آن عیوض و در آن عیوض و در آن عیوض و در آن عیوض  
و اسمعیل که در آن عیوض و در آن عیوض و در آن عیوض و در آن عیوض و در آن عیوض و در آن عیوض



فول

[illegible]















در این کتاب که از آثار و دست  
نویس خود است و در این کتاب  
که در این کتاب که در این کتاب  
که در این کتاب که در این کتاب

۷۷۷



11

[illegible]







عليه السلام

TE



18

751



23

五十一



او ایستاد و چون

५२५



10

[illegible]







1

[illegible]











43

۲۴۹



222

50-



4

20



23

405



2

५०५



4

[illegible]



42

५००



1622

५०६











3

709



Count

११०



مسلمان شدند و توحید و محاسن

٥٥١



卷一

۴۵۴











مستطاب

22





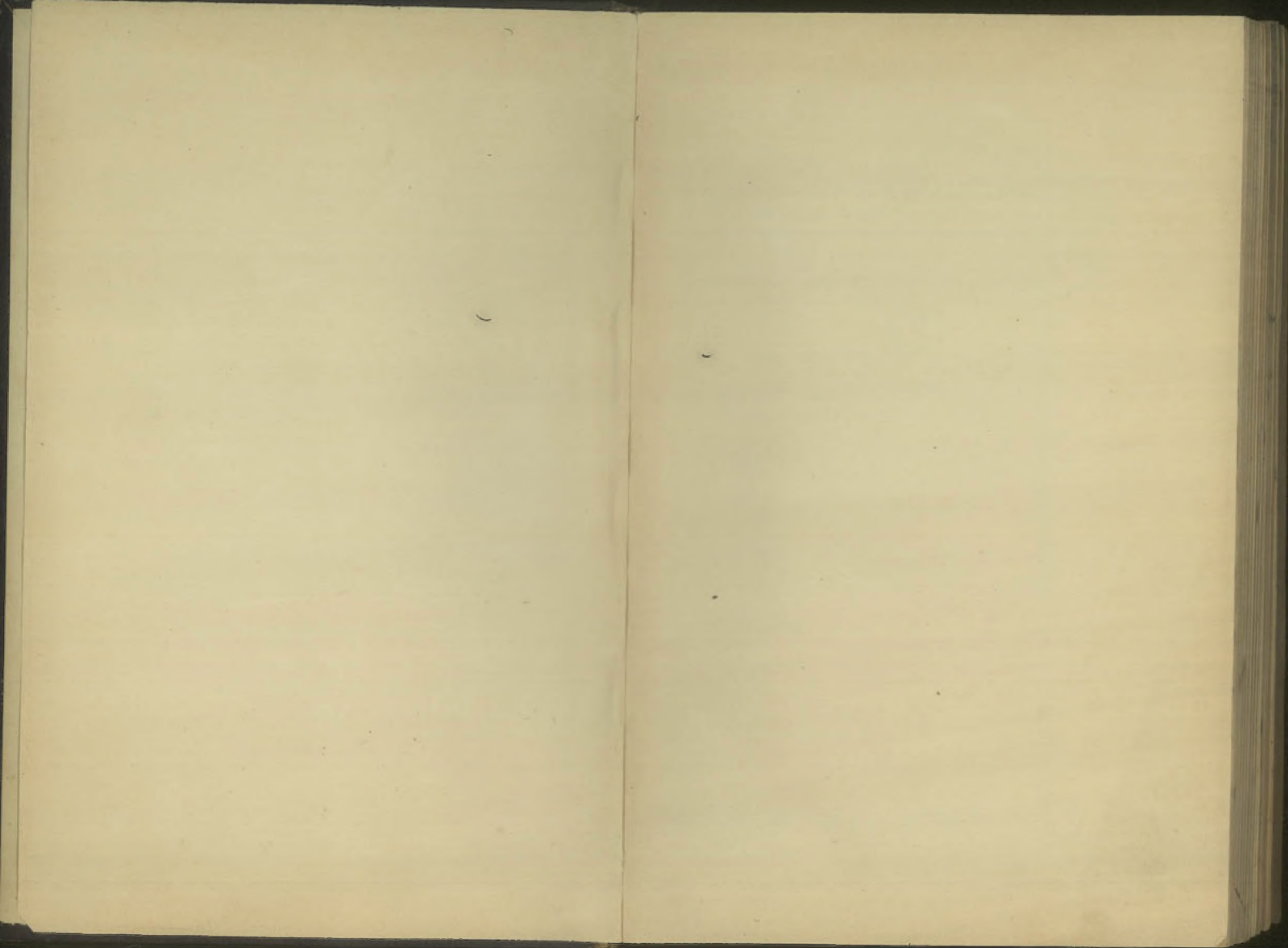


ظاهرات افيضت على قضاها بحال الامن والبركات . ولحمد لله اولا  
واخرا ظاهرا وباطنا . **م**

محرر  
١٣٦٥









06007



